

رسانیدند حضرت صاحب قرآن هم در آن مجلس جمعی را از
 اهل علم و فتوی که بمزید ورع و تقوی مرسوم بودند اختیار
 نمود و هر یک را با امینی متدین از قبل دیوان اعلی نامزد
 قطری از اقطار ممالک فرمود تا بآن جانب شتابند و بغور
 قضایای رعایا و اهالی آنجا رسیده اگر بر عاجزی ظلمی
 رسیده باشد تلافی حال او را جبب دهند و بدست مرحمت
 و شفقت خار اضرار از پای مظلومان بر آرند و هر چه ثابت
 شود که بزور و فساد واجب از کسی سنده باشند از مال خزانه
 که در آن طرف باشد باز دهند و ستمگاران را بسیاست رسانند
 و عبرت دیگران سازند و صورت احوال را وضع بعد از تحقیق
 ثبت کرده باز گردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و بیداد
 بکلی مرتفع گردد و رعایا که ودایع آفریدگارند صرفه و آسوده
 خاطر توانند زیست و بعد ازین قرار بزبان گوهر بار آورده
 که تا غایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهان گیری و کشور
 کشائی بود این زمان همگی همت در بند رفاهیت خلائق
 و امن و آبادانی ممالک و ممالک است و غرض ازین سخن
 آنست که مردم من بعد بی نجاشی قضایا بعرض ما رسانند
 و هر چه متضمن صلاح مسلمانان و دفع شر و ضرر مفسدان
 و شریکان باشد باز نمایند *

* نظم *

* بمن دارد اکنون جهان پشت راست *

- موازین سپهر پاس مردم سزا است •
- که با زیردستان مدارا کنم •
- ز خاکِ سیه مشک سارا کنم •
- که با خاک چون جفت کرده تنم •
- نگیرد ستم دیدۀ دامنم •
- مبادا که از کارداران ما •
- هم از لشکر و پیش کاران ما •
- نخبند کسی با دلِ دودمند •
- که از درد او بر من آید مخزند •
- اگر کارداری بیلگ مشیت خاک •
- زیان جوید اندر بلفد و صفاک •
- اگر نه با آتش بسوزم تنش •
- کنم بر سرِ دار بر کردنش •
- بگویند با مردمِ زیردست •
- رعایا و درویش و هر کس که هست •
- مباشید ترسان ز تخت و کلاه •
- بر ما شمارا کشاد است راه •
- گر از برتری کو بدورانِ ماست •
- بجائی که در تخت فرمانِ ماست •
- کسی دید رنجی و با ما نگفت •

- همی دارد آن رنج^(۱) اندر نهفت •
- منم پیش یزدان ازو دادخواه •
- که در پردۀ میغ بنهفت ماء •
- بجائی که باشد زیان از صلح •
- وگر تَفِ خورشید تابد بشع •
- و اگر برف و باد از سپهر بلند •
- بدان کشتند ان رسافد گزند •
- همان گر نیارد بفوروز نم •
- ز خشکی شود دشتِ خرم دژم •
- تلافی آن جمله برگنج ماست •
- که رنج فرومایگان رنج ماست •
- نباید خواجه اندران بوم جست •
- که ابر بهارش بیاران نشست •
- برانم که گیتی شود چون بهشت •
- کنم دفع رسم بد و کار زشت •
- که چون شاه با داد و بخشایش است •
- جهان پر ز خوبی و آرایش است •
- یکی گنج خواهم نهادن ز داد •
- که باشد روانم پس از مرگ شاد •

(۱) در اکثر نسخ بجای - رنج - (گنجی) دیده شد •

و مضمون این داستان یکی از فضلاء که در آن مجلس حاضر
 بوده است و سخنان که ذکر کرده شد بگوش خود شنیده است
 کرده است و آن را بکریمه و ما شهدنا الا بما علمنا مصدر
 ساخته و در آخر باین کلمات ختم نموده که عالمیان بدین
 عواطف امیدوار تر شدند و جهانیان باین اشاعت عدل و
 احسان مطمئن خاطر گشتند و همه از سر صدق و نیاز بحضرت
 کارساز دست خواهش برآورده گفتند *

* نظم *

- * یارب این کامگار عادل را *
- * دولت و عمر جاودانش ده *
- * هرچه از حضرت تو می خواهد *
- * بخداوندیت همانش ده *
- * این جهان چون مسخرش کردی *
- * بعد صد سال آن جهانش ده *

تند داستان شاهزادگان که بعراق

هرب رفته بودند

پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته که امیرزاده رستم
 در حوالی حله با امیرزاده ابابکر پیوست شاهزادگان که در
 نبرد و پیکار رستم و اسفند یار روزگار بودند بعد از تلاقی باتفاق
 از فرات بگذشتند و در زیر حله بکنار نهر الغنم که مقابل قریه
 سبب واقع است بقرا پیوست رسیدند و با ایشان از سپاه

زیاده از سه هزار کس فرسیده بود و قرايوسف با غلبه تمام و لشکرگران از آن جانب جوی را خندق ساخته بود و جنگ را آماده ایستاده چون رتبه تقدم بحسب سن امیرزاده رستم را بود امیرزاده ابا بکر از راه ادب با او گفت که در قلب لشکر شما با یستید امیرزاده رستم در جواب گفت من بر حسب فرمان بکمک آمده ام دو قول بدارائیم و هر یک از طرفی در آیین رعد ازین قرار شعله تیغهای آبدار صاعقه کردار بر افروخت و از خردش و جوش مبارزان سخت کوش گوش و هوش مخالفان کری و کوری اندوخت نخست امیرزاده رستم روان از جوی بگذشت و بردشمنان حمله برده آتش مبارزه و قتال افروخته گشت *

دهاده برآمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هرسوی
 تو گفتی هوا تیغ بارد همی * سراسر جهان میخ دارد همی
 ز بس کشته و افکنده روی زمین * شد از جوش کشتگان آهنگین
 و در آئینای دارو گیر * * مصراع *

* از آسیب پیکان خون ریز نیور *

یار علی برادر قرايوسف از بارگیر در افتاد و سرش از تن جدا کردند و سایر لشکر منصور هم از جوی گذشته کوششهای بهادرانه نمودند و امیرسونجک داد مردی و مردانگی داده *

* بیت *

بهرجا عیان یافت با تیغ تیز * عدو را بُد چاره غیر از گریز
 مخالفان چون شیوه جلالت سپاه ظفرپناه مشاهده کردند
 روی اضطرار بصوب فرار آوردند و قرا یوسف با حال نیاه
 روی سیاه چون روز دولت خود بشام نهاد و معدودی از
 مردمش با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشامش که قریب
 ده پانزده هزار خانه دار بودند با اموال و اسباب و گله و رسمه
 از گاو و گوسفند و شتر و غیر آن بحوزه استیلاء و تصرف عساکر
 گردون مآثر درآمد و لشکریان امیرزاده رستم زن قرا یوسف
 را که مادر اسکندر و اسفندیار بود با اتباع و اشیاع و خویش
 و اقرباء در قید اسار آوردند و نعیر عرب که بر تمام اقوام اعراب
 بریه حاکم فرمان روان بود و دیگر سرداران و مفسدان آن
 نواحی که تا غایت گردن افغان نفهاده بودند همه را مقهور
 گردانیدند و در اثناء تعمیر بیلقان و کندن چوی آن نوکران
 امیرزاده ابابکر سارق و قتلخ خواجه پسر درویش بکه و از
 قبل امیرزاده رستم آق بردی اوزبک برسیدند و بشارت
 فتوحات مذکور و کیفیت وقوع آن بعز عرخی رسانیدند و سر
 برادر قرا یوسف که سپاه مظفرلوا در موقف و غا از تن جدا
 کرده بودند بیاوردند و بعد از آنکه مواد شر و فساد قرا یوسف
 و دیگر مفسدان از آن دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده
 ابابکر از سر فراغت روی مرحمت و رافت بتدارک خرابی

آن مملکت آورد و با اهتمام تمام رعایا
بعمارت شهر بغداد و زراعت مزارع و مواضع قری و ولایات
آن مشغول ساخت .

گفتار در آمدن امیرزاده عمر از سمرقند و
ذکر وقایعی که در اثناء تعمیر بیلقان

و حفر نهر آن روی نموده

امیرزاده عمر پسر شاهزاده میرانشاه که در سمرقند بود و
حضرت صاحب قران پیش ازین او را برای تفویض ایالت
آذربایجان و توابع آن طلب فرموده بود در اراضی بیلقان
برسید و روز جمعه غره جمادی الاول سنه (ست و نمازنامه)
که بحقیقت غره ماه جلالت و جاه و اول سال سعادت و
اقبال او بود بشرف بساطپوس فایزگشت و در آن و لا نوکر
چرخس پسر تومن ازنهاوند آمد و سر ملک عزالدین حاکم لر
کوچک که درین مدت از جهالت و ضلالت دم از عصیان و
مخالفت می زد بدرگاه عالم پناه آورد و تقریر کرد که تنش را
پوست کنده و بگاہ آکنده آویخته است و عبرت دیگر متمردان
و طاعیان ساخته و هم در خلال آن احوال شهنه عدالت حضرت
صاحب قران مولانا قطب الدین قومی را که پیش ازین
باعمل داران شیراز از انجا آمده بودند بواسطه بیدادی که

با اهل فارس کرد، بود از انجمله هنگام توجه او بصوب اردوی
 کیهان بوی مبالغ سیصد هزار دینار کپی باسم نثار و پیشکش از
 رعایا و مجتسرفه ستده و مولانا صاعد همراه جماعت مذکور
 آمده صورت حال را بکلیک عرض برلوح ضمیر منیر نگاشته
 خطاب فرموده بولیغ لازم الامتنال از موقف جلال صدور
 یافت که شیخ درویش اللمی او را بزاولانه و درشاخه مفید
 ساخته باوجهی که بتغلب جهت نثار و پیشکش از مردم
 گرفته بشیراز برده و آن وجوه را بصاحبان حق باز رساند و
 ارغون فوکر او را که ضوری چند ازو بخلق رسیده بود از
 خلق بیاویزند و اگر بر مظلومی جوری رفته باشد جبر حال
 اختلال پذیرفته او را واجب دانند و خواجه ملک سمنانی
 را جهت ضبط اموال شیراز روانه گردانید و حکم شد که
 مولانا صاعد نیز بازگردد و برعایا رساند که هر ظام و زیادتی
 که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده از پیش او
 بوده نه بر حسب فرموده حضرت صاحب قران و چون احکام
 بفیاض پیوست و جماعت مذکور بشیراز رسیدند ارغون را
 بدار برکشیدند و روز جمعه که جمهور خلائق شهر و ولایت در
 مسجد عتیق جمع شده بودند و زیر و بام جامع از خاص و عام
 پر شده مولانا قطب الدین را با زاولانه و درشاخه در پای
 منیر سنگین بازداشتند و مولانا صاعد بر بالای منبر برآمد

و سخندان حضرت صاحب قرآن بسع خلافت رسانید و بزبان
ظرافت بیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرد * باین عبارت
ادا نمود *
• بیت •

• اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان •

• که نزد مردم دانا گناه مولانا است •

و از اطراف و جوانب مردم جامع غافلۀ دعا و ثناء آن حضرت
بمسماع سکان صوامع عالم بالا رسید و وجه سیصد هزار دینار
کهنی که باز آورده بودند بعد از دو ماه بموجب خطوط قضات
و امضاء مملکت و نویسندگان بی قصور و کسور بصاحبان مال
رسانیدند و این ذکر جمیل بر صحایف لیل و نهار بتعدادی
روزگار یادگار ماند بعد از آن امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا
قطب الدین را زار لانه و دوشاخه برداشته بسمرقند فرستاد •

گفتار در قشلاق فرمودن حضرت صاحب قرآن

بقرا باغ آران و ذکر احوالی که واقع شده

چون خاطر همایون حضرت صاحب قرآن از کار بیلقان
فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قرا باغ آران شد و زای
آفتاب اشراق بیشتر پرتو فرمان افداخته بود و در آنجا جهت
قشلاق قوریها مرتب ساخته بودند و آماده و پرداخته بعد
از وصول همایون قوریهای خاص بمیامین نزول اجلال و تمکین

اختصاص یافت و شاهزادگان و نوریفان مواضع خویش را
 بمنزول بیاراستند و سایر اتباع و لشکریان هر یک بجای
 خود فرود آمدند و از شکوه شوکت آن معسکر محشر انبوه
 و کمال بسطت و حشمت مواقف ابهت و جلال زمستان
 قراباغ رشک بهار تازه شاخسار گشت با آن رونق باغ و راغ
 امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان جاری شده بود که در
 قراباغ بقورلتسای که از برای تفویض الوس هولاکو خان
 بامیرزاده عمر بفوز و ظفر منعقد خواهد شد حاضر گردد از
 راه قلاغی و سنئی آمده بعز بساطبوس مستعد گشت و
 چون بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر شیخی که باشارت
 حضرت صاحب قران بمحل خود فیروزه کوه و دماوند رفته بود
 آثار و علامات عصیان و ضلال بر صفحات اوضاع و احوال او
 ظاهر شده امر فرمود که امیر سلیمان شاه متوجه ری شود
 و رای بر تحقیق و تفحص آن حال گمارد و حکم شد که امیرزاده
 رستم نیز در کفایت آن مهم که موافقت و معارفت بستند دارد
 اگر اسکندر را خضر توفیق راهبر آید و از ظلمات ضلالت
 بیرون آمده باقدام بندگی و خدمتگاری پیش آید کام امید
 او را از چشمه نوش عنایت و استیانت شیرین سازند و اگر
 در سیاهی تباهی و گمراهی بماند پیادگان قم و کاشان و
 در کزین و آن فواحی و سرزمین جمع آورده هر جا که باشد

از بی او بروند و بنیادش براندازند امیرزاده، رحتم و امیر سلیمان شاه با منتال امر میبادرت نمود، بی توقف روان شدند و امیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات ساروی بسیار آورد، طوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشهای فراخور از جانور و غلام و کنیزک و جبا^(۱) و اسلحه و رخوت بعرض رسانید و یک هزار اسپ کشید و مجموع خواتین و شاهزادگان و امراء و ارکان دولت را پیشکشهای گران مند گذرانید، وظیفه هواخواهی و خدمت گاری بجای آورد و دران ایام هر هفته به بهانه و هر چند روز بسببی جشنهای عظیم فرمودند و داد عیش و کامرانی دادند و در اثنا این احوال از عراق عرب نورالورد پسر سلطان احمد را که نهال عمرش هزد، سال در جویبار عداوت و خلاف نشوونما یافته بود بیاوردند و به تند باد حوادث زمان از پای درآمد و از جمله حالات دوران ازمنه و اوقات سید برکه - علیه التحابا^(۲) والبرکات - برسید صاحبقران پاك اعتقاد ستوده خصال از خرگاه و خیمه برسم استقبال بیرون فرمود و سید مشارالیه اقامت مراسم عزای شاهزاده محمد سلطان را دستار از سر برداشته آغاز زاری کرد حضرت

(۱) در بعض نسخ بجای - جبه - (جیبا) و موافق لغت ترکی

- جیبه - بمعنی بگتر باید - (۲) در بعض کتب بجای - التحابا -

(التحابا) است .

صاحب قران او را کنار گرفته بسیار بگریستند و از طرف
 مارواه النهر از کش و سمرقند و بخارا و ترمذ و دیگر مواضع
 سادات و اکابر و ائمه و علماء و مشایخ مثل خانزادگان ترمذ
 و خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی
 و پسران شیخ الاسلام کشی عبدالحمید و عبدالرحمن و دیگر
 بزرگان آن ممالک بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف تلاقی
 مفتخر و سرافراز و مستسعد گشتند و مراسم تعزیت بتقدیم
 رسانیدند و بهرگونه مواعظ و نصایح از قران و حدیث خاطر
 همایون را تسلی دادند و چون ضمیر الهام پذیر خاقان جهانگیر
 بزالل مقال آهن کمال از غبار ملال و کلال شسته شد و خاطر
 همایون را بتحقیق مسایل علمی و معارف دینی میلی تمام
 بود و هرروز بعد از آنکه رای منیر را از قضایای ملکی و
 مهمات سلطنت و عدل گستری فراخی حاصل آمدی و آخر
 روز فضلی اطراف و علماء اشراف در مجلس ارم مثال
 جمع آمدندی و بمباحث شریف و القاء مسایل شرعی و
 بحث از لطایف علوم و حقایق اشیاء محفل آراستندی و از
 سوانح حالات که در تضاعیف آن اوقات وقوع یافت آن بود
 که نویسندگان دیوان کرمان مفرد اید کو کرده بودند و مبلغی
 تمام بنام او رقم زده این معنی در زمان عمارت بیلقان بسمع
 حضرت صاحب قران رسیده و در دیوان اعلیٰ به تفتیش آن

قضیه مشغول شده درین محل خدر معلی^(۱) تومان آغا که عم زاده آن حضرت بود و دختر او اغاچه در حباله ایدکو بود بمیان درآمد و آن معامله را بصد تومان کپکی آخر ساختند و ایدکو آن را قبول کرده ملتزم شد که وجه بجزانه عامره رساند و حکومت کرمان باز باو قرار گرفته رخصت انصراف یافت و حکم شد که چون بکرمان رسد برادرزاده او سلطان بایزید که او را هنگام توجه ایدکو بجانب اردوی کیهان پوی بجای او فرستاده بودند متوجه پایه سرپر اعلی گردد و انوشیروان پسر بیان آغا را بتحصیل اموال آذربایجان به تبریز روانه داشت و پیرمحمد پولاد را که از امراء امیرزاده شاه رخ بود بحکومت ساری فرستاد و بیگ ملک آغا که حرم امیرزاده پیرمحمد جهافگیر بود از غزنین و قندهار احرام حریم جلالت و اقتدار بسته بدرگاه خلافت پناه آمد و سه پسر خالد و بوزنچور سلطان مهدی که سایل صلب شاهزاده مشار الیه بودند و هنوز در مغربین همراه پیادری و سعادت بساط بوس فایز شده از نفایس اقمشه هندوستان و طرایف تبرکات و لذتوقات آن دیار پیشکش بسیار کشید *

گفتار در توجه شاهزاده جوان بخت امیرزاده
شاه رخ بر حسب فرمان بصوب گیلان

(۱) در سه نسخه بجای - تومان - (پویان) است *

و چون ملوک گیلانات بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا کرده بدرگاه سپهراشتیابه نیامدند غیرت پادشاهانه پاهت تصمیم عزم آن جانب شد و رای صواب نمایی قراردادان را سرایشان دریای قوجین و بلال و محمد برادر علی سلطان تواجی و بایزید بوردای و بهلول برلاس روان ساخت و امر فرمود که در حدود گیلان بجنگل در آمده قشلاق کنند و امیرزاده شاهرخ را فرمان داد که صوب گیلان را وجه عزیمت ساخته با لشکر متوجه قزل یغاج شود شاهزاده بامثال فرمان مسارعت نمود و فرزند ارجمندش امیرزاده ابراهیم سلطان باتومان خود و امیرجهان شاه و شیخ ابراهیم و رستم طغی بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امراء تومان با لشکرها ملازم رکاب سعادت انتساب شاهزاده بودند و چون بقزل یغاج رسیدند توقف نمودند و حکام گیلان را استماع توجه عساکر گردون اقتدار بهرام انتصار سیلاب اضطراب در خانه تمکن و وقار انداخت و مبلغی عظیم برسم خراج قبول کردند و شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعرض استادگان پایه سربو اعلی رسانید و جمعی را بگیلان فرستاد که اموال آنجا را تحصیل کرده بیاورند و سید رضی کیاکه از ولایت ولایت دیالمه و گیلانات بشرف سیادت و فضیلت علم امتیاز داشت و امیر محمد رشتی که از عظماء ملوک آن

طرف بود پیشکشهای لایق مرتب داشته با تفاق متوجه شدند
و دیگر حکام آن دیار هر یک متعلق با تحف و اموال بسیار
ارسال نمودند چون برای نمودن اقبال بهاحه جلال رسیدند
و به تقبیل توایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته پیشکش
بمحل عرض رسانیدند و بزبان ضراعت و انکسار عرضه داشتند
که ما بندگان مجموع در مقام خدمت گاری و طاعت گزار می
یگ دل و یک جهتیم اداء خراج و مال را دست سعی و
اجتهاد کشاده ایم و امثال او امر و نواهی را کمر انقیاد
و اذعان بر میدان جان بسته حضرت صاحب قران ایشان را
بصوف خلع و تشریفات سرافراز گردانیده نوازشها فرمود و
چون رضا کیا را سلسله نسبت طاهوره بدر دمان نبوت مقتدی
می شد مراحم صاحب قران پاک اعتقاد خواست که تربیت
او بنوعی فرماید که مجموع اهالی آن دیار ممنون منت او
باشند از مال گیلانات که بده هزار من ابریشم که بوزن شرع
قریب پانزده هزار من باشد و هفت هزار مراسب و سه هزار
گاو مقرر شده بود آنچه رسد ولایت او و از آن امیر محمد بود
نصفی و آنچه رسد باقی ولایات بود ثلثی با و بخشید و فرمان
جهان مطاع بنفاد پیوست که محصلان و جوهرات مذکوره آن
مبلغ را از ایشان مطالبت نمایند و رای صواب نمای ضبط
قلعه کماخ را که در سرحد روم واقع است و محافظت آن را

در عهد شمس قاسمی که از خویشان امیرعباس بود مقرور
فرموده او را با جمعی روانه آن جانب گردانید و طرز جمله
وقایعی که در قشلاق قراباغ واقع شد آن بود که سید برکه را
مرضی طاری شد و هر چند اطباء حاذق بتدبیرات لایق و
ادویه و اشربه موافق در معالجه آن سعی نمودند املا مفید
نیفتاد و چون طومار اعمار آن یگانه روزگار به بند - کل نفس
ذابغة الموت - رسیده بود نفس شریف او دعوت ارجعی
الی ربک راضیه مرضیه - اجابت نمود و ازین نشیمن
تغیر و انقلاب بگلشن جنات عدن مفتحة لهم الابواب
انتقال فرمود - رضی الله عنه ورضی هو عنه - خاطر عاطف
حضرت صاحب قران از حدوتش آن واقعه بتغایت مقام شد
و عبرات حزن و اندوه از دیده مبارک باریدن گرفت و بعد
از اعتصام بکربمه - انا لله وانا الیه راجعون - فرمان
همایون بنفاد پیوست که نعش او را باند خود نقل کرده
بامانت بسپارند و در آن محال عاطفت پادشاهانه ایالت
ولایت همدان رنهارند و ورد چرد و مواضع لر کوچک با تمام
توابع و لواحق بامیرزاده اسکندر رجوع فرمود *

ذکر آمدن حکام ماردین و وسطان و آش دادن
جهت امیرزاده مرحوم محمد سلطان
چون فصل زمستان بآخرا انجامید سلطان ماردین ملک

عیسی با بعضی نجملات و اسباب بدرگاه سلاطین پناه آمد و
مخدومه تنق عصمت را که نام زه امیرزاده ابابکر شده بود
با خود بیاررد و ملک عزالدین شیر نیز از وسطان با پیشکشها
و اسپان بسیار آمده بهز بساطبوس مفتخر و مستبشر گشت و
زانورده پیشکش کشید و فرمان قضا چریان صادر شد که تمام
امراء و سرداران الوس هولاکو خان که در مواضع آذربایجان
و عراق عرب متوطن اند هر یک پسری یا برادری با کرچ
بسمرقند فرستند و بجهت کفایت این مهم جمعی را نامزد
فرمود که هر یک فوجی ازیشان را کوچانیده بسمرقند برند
و چون ماه مبارک رمضان - الذی انزل فیہ القرآن
در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان - طاب ثراه -
یکسال گذشته بود جهت ترویج روح منور او فرمان واجب
الامتثال از موقوف جلال بترتیب آش و اطعام فقراء و مساکین
نفاد یافت سادات و اشراف و علماء و ایامه اطراف در
مراتب اقدار خویش صفاً بعد صف قرار گرفتند و بعد از تقدیم
مراسم ختمات و تلاوت آیات کلام الله مواید اطعمه گوناگون
و انواع خورشها از حیز اندازه و قیاس بیرون بمحل صرف
رسید و بدعوات مالجات مختتم گشت و مهد اعلی خانزاده
از حضرت صاحب قران اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که
نعمش شاهزاده را از مزار بزرگوار قیدار پیغمبر علی نبیفا و

علیه الصلوة و السلام بسمرقند نقل کند و دوران و لانشاط شکار از
 خاطر بزرگوار صاحب قران کامکار سر بر زده و بمساعات و اقبال •
 سوار شده از آب ارس عبور فرمود و امراء عظام و سپاه
 بهرام انتقام در صحراء اقدام جرگه انداختند • • نظم •
 بیزار استه طوق یوز از گهر • بدان اندر افکنده زنجیر زر
 سگان را جل از اطلس زرنگار • چو سگ شیوگیران شیرین شکار
 بتخصیص رومی سگ تیزنگ • که نبود دگر جا بآن گونه سگ
 به هیکل هزبر قومی استخوان • به هیبت پلنگی که کین دمان
 به تندی خدنگی که یابد کشاد • ز شصت تهمتن بقصد سفاک
 بهنگام صیدش چو شد گرم رگ • بر آه و صد آه و گرفته بتنگ
 چنان حمله آرد بشیر عریین • که شیری بر آه و کشاید کمین
 شود عاجز از جنگ اربی درنگ • اگر شیرش آید بچشم از پلنگ
 و بعد از سه شبانه روز اطراف جرگه بهم پیوسته انواع و
 اصناف چرندگان از وحوش و سباع و سایر جانوران چندان
 جمع آمد که اگر وصف آن چنانچه راویان از دیده باز میگویند
 نوشته شود البته بر مبالغه و اغراق محمول افتد • • بیت •
 • جهان در جهان جانور فوج فوج •
 • چو بحوری که از جا در آید بموج •
 و چون حلقه جرگه بر چرندگان نیک ننگ آمد و باداب و
 رسوم معهود که بتکرار اشارت بآن رفته قمار مشی کرده شد •

• نظم •

ز نخچیرکوه و ز آهوی دشت * گرفتن ز اندازه اندر گذشت
 ز عزم و کوزن و ز آهوجهان * بپرداختند آن دلار مهان
 و عقب فراغ از شکار سلطان کیهان میدان سلاطین شکار باردوی
 همایون مراجعت فرمود •

ز فرش فزوده سوره سریر • بعهدش جوان گشته گیتی پیر
 والحمد لله العلی الکبیر - و همت صاحب قران دریانوال
 اکابر و سادات و علماء و ایامه سمرقند و کش و بخارا و سایر
 بلاد ماوراء الفهر را از طرایف تبرکات دیار روم و افرنج از
 زر و اقمشه و رخوت و غیر آن بصلوات وافر و انعامات متکثر
 اختصاص بخشید و بانواع اصطاعات پادشاهانه از خلعتهای
 شاهوار و خبول راهوار و زر و استر و جواری و غلمان و
 غیر آن سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزانی داشت
 و ایشان داعی و ذاکر و مثنی و شاکر ببلاد و دیار خود
 مراجعت نمودند •

گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران

از یورش هفت ساله

چون درین یورش ممالک شام و روم بحیطه تسخیر بندگان
 صاحبقران گیتی ستان درآمد و تمام مواضع این دو مملکت

و جب و جب فرسوده نعل مراکب تسلط و استیلاء سپاه
 مظفر لوا گشت و در تختگاه مصر سکه و خطبه با لقب ههابون
 آراسته قبول ادا و خراج و مال سال بسال زیور گردن
 اطاعت و انقیاد ساختند و بکرات با کفار گرج اقامت فرض
 جهاد بتقدیم رسانیده بنیان مکننت و شوکت ایشان بیکبارگی
 انهدام پذیرفت *

جهان را ز چین داده تا زنگبار * به تیغش که بر فده پاها قرار
 داعیه غزو بی دینان خطای سمیر ضمیر صاحبقران گیتی ستان
 گشت و اول بهار که جهان گیر فلک سریر شرقی انتساب آفتاب
 از منازل شتائی بمجمل شرف و پادشاهی انتقال نمود و از
 رفعت مکانش روز مشرقی نژاد تاج و باج از هر جانب شب
 شامی اصل مغربی نهاد بستند و باطراف خویش افزود *

* نظم *

نسیم بهاری در اطراف باغ * بر افروخت از لاله هر سو چراغ
 صبا از ریاحین شده مشک بیز * بشاخ چمن باد را آفت و خیز
 خبر داده از گل بهر سو هزار * ثناء چمن خوانده بر شاخسار
 و آیت فتح آیت از قشلاق قرا باغ نهضت نموده در چهارشنبه
 چهاردهم رمضان سنه (ست و ثمانمایه) موافق بیجین نیل
 روی توجه بمستقر سریر سلطنت ابد پیوند سهو قند فردوس مانند
 آورد و بر آب ارس چسبسته بسعادت و اقبال بگذشت و در

علف زار کنار ارس بحوالی قریه نعمت آباد که از قوای
 نهر برلاس است از مستحذات التفات همت عالی نهمت آن
 حضرت نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ که بر حسب فرمان
 واجب الاذعان بطرف قزل یغاج رفته بود معارفت نموده
 بمعسکر ظفر قرین پیوست *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران

دین پرور ایالت الوس هولاکو خان را

بامیرزاده عمر

فران ولا بر حسب فرمان اعلیٰ خدام کامیاب بترتیب
 اسباب ظومی و تهیة جشن قیام نمودند و عاطفت پادشاهانه
 حکومت الوس هولاکو خان را بامیرزاده عمر تفویض فرمود
 و یرلیخ عالم مطاع بآل تمنای همایون ارزانی داشت که
 تمام ممالک آذربایجان با توابع و ضمایم و روم تا استنبول
 و شام تا مصر در حیظه حکم و فرمان او باشد و شاهزادگان
 که متصدی ایالت فارس و عراقین باشند بچار و قورلقای
 او حاضر شوند و امر او و لشکریان پدرش امیرزاده میرانشاه
 را بوی داد و دران محل امیرزاده عمر را اجازت انصراف
 داد و امیر جهانشاه را با چند امیر مثل رستم امیر موسی و
 توکل یادگار برلاس و جنید بوردای و غیرهم باده هزار

سوار تپوزغال نامزد ملازمت او کرد و سفارش فرمود که از سخن و صواب دید امیر جهانشاه تجاوز ننمایند و شاهزاده مشارالیه را تاج و خلعت و کمر مرصع و اسب با زین زر ارزانی داشت و تمام امراء را نیز بجامه و کمر سرافراز و نامور گردانید *

* بیت *

* وز آغاز شهزاده بدروود کرد *

* تن خویش تار و برش پود کرد *

و امراء را نیز کفاز گرفته روانه ساخت و امیر جهانشاه از الم حرمان دولت ملازمت درگاه عالم پناه بسیار بگریست و زبان حالش بفحوای آندوه فزای *

* بیت *

* هنوز رایت شاهم ز چشم ناشده دور *

* دل از تصور دوری چو بید کوزان است *

مترنم گشت و رای جهان آرای حکام مسالک مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان ماردین و ملک مزالدین شیر و کوستندیل گرج و تیزک و جالیق و بسطام همه را بخلعت و کمر نوازش فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت و او بصوب بیلاق اله تاق توجه نمود حضرت صاحب قران بعون تاپید ملک دیان از آنجا کوچ کرد و شکار انداخته صید بسیار افکندند و بعد از نطع دو مرحله علف زار گذار آب اغلق که آنرا جای بلارود گویند از فر و صول و نزول اردوی کیهان پوی رشک

روژه مینو گشت و در آنجا چند روز توقف افتاد و ماه مبارک
 رمضان بآخر انجامید و اول روز شنبه که مفتوح اسبوع جدید
 و غره عید سعید بود اقامت سنن و واجبات آن روز شریف
 و چه همت پادشاهانه گشت و مولانا نظام الدین شبذی که
 از فضلا و بلاغت شعار روزگار بود و چندی از مآثر و مفاخر
 حضرت صاحب قرآن بکلک بیان نگاشته بقراءت خطبه عید
 و اقامت صلوات اشتغال نمود و بعد از وظایف فرایض و نوافل
 صدقه و صلوات و مراسم جلایل مواهب و جزایل عطایا و صلوات
 جشن عید و سایر رسوم آن روز حمید بآیین شاهان بادادند
 مرتب و آماده گشت •

• بیت •

یکی جشن شاهانه شد ساخته • لوای جلالت بر افراخته
 زبس شیره و خوان آراسته • مهیا شده هرچه دل خواسته

تته داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه

که بجانب ری رفته بود

سبق ذکر یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه
 از برای تحقیق حال اسکندر شیخی بر حسب فرمان متوجه
 ری شده بودند و چون بدانجا رسیدند اسکندر از تیرگی
 رای پای جسارت از جاده مستقیم بندگی بیرون نهاده بود
 و در تیه ضلالت و جهالت سرگردان شده و قلعه فیروزکوه را

مستحکم ساخته پسر و خویشان خود را آنجا گذاشته بود و خود
 بکوهستان و جنگل چلادون و رستم دار گریخته شاهزاده بهتیار
 و نوین نامدار در طهران ری بیست روز توقف کردند و
 از پیاده گان ری و قم و کاشان و ساوه و درگزین و آن نواحی
 دو هزار مرد جمع آوردند و از پی اسکندر روان شده رستم وار
 برستم دار درآمدند و قلعه نور را محاصره کرده به نیروی
 دولت قاهره بکشادند و بران ساختند و در آنجا ملک
 کیومرث پیش ایشان آمد و چون میان او و اسکندر مخالفت
 و دشمنی بود بر حسب قضیه الحرب خدعه او را بگرفتند
 و پیش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فریب پیغام
 دادند که دشمن ترا فرستادیم اندیشه بخور راه مده و
 بی توقف بیا •

• بیت •

- که نزدیک خسرو بعهد درست •
- همان بنده باشی که بودی نخست •
- تو عمری بخدمت بسر بردی •
- میگفتن درختی که پروردی •

اسکندر بعد از ظهور علامات عصیان یارای آمدن نداشت
 با کیومرث طریقه مصلحت و دوستی پیش گرفت و او را نیز
 ترسانیده از راه صواب بینداخت و بایکدیگر عهد بسته بانفاق
 اظهار مخالفت کردند و در اوایل شوال که کنار آب اغلق مخیم

نزول همایون بود از پیش امیر سلیمان‌شاه کس آمد و خبر
 این واقعه بعرض استادگان پایه سرب‌اعلی رسانید حضرت
 صاحب قران بمعادت و اقبال از آنجا روان شد و کس
 بخراسان پیش امیر مضراب فرستاد که بالشکر آنجا براه ساری
 و آمل متوجه قهر و انتقام اسکندر فکوهیده فرجام گردد و در
 جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب
 ما وراء النهر برسید و اخبار امن و استقامت آن طرف بعرض
 همایون رسانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک را از پیش بجانب ری

چون رأیت نصرت شعار بار دبیل رسید امیرزاده اسکندر
 و امیرشاه ملک و از امرای هزاره پیرعلی سلدوز با جمعی
 از پیش بری فرستاد و امر فرمود که از احشام خلیج و اعراب
 که در حوالی ساره رقم و کاشان و چرا و پراهان تا کم هرود
 می باشند لشکر جمع آورد و امیرزاده اسکندر را فرمان
 داد که توجه نموده با امیرزاده رستم و امیر سلیمان‌شاه ملحق
 گردد و حضرت صاحب قران از اردبیل و میانه گذشته بسرجم
 نزول فرمود و در آنجا امیر دوندای که در اونیک بود

احرام کعبه جلال بسته و از عقب بتعمیل رانده برسید چون سعادت بساطپوس دریافت مکارم اخلاق پادشاهانه او را جهت قدمت خدمت کنارگرفت و بصنوف نوازش مخصوص داشته خلعت و کموداد و فرمود که اتفاق ملاقات دیگر معلوم نیست می باید که از احوال این جانب اصلاً غافل نشوید احمد چلابرتاجیک مزاج افتاده و از و اندیشه نیست اما از قوا یوسف ترکمان نیک باخبر باشید و او را وداع کرده بازگردانید و رایت فتح آیت از آنجا روان شده در پنجشنبه بیستم شوال سنه (ست و ثمانمائه) بسطانیه رسید و آنجا محصلان که بتحصیل مال گیانات رفته بودند بیامدند و بسی اموال از نقود و اسبان و اقمشه تبرکات بیاروند و در شنبه بیست و دوم ماه مذکور از سلطانیه نهضت نموده بعد از قطب مراحل فرودول و نزول موکب ظفرقرین صحاری قزوین را رونق خلد برین بخشید و چون امیرزاده ابابکر از مراجعت حضرت صاحب قران آگاهی یافت از اردبیل در اسب بشتافه و از راه کلس بنه روز بصحرای قزوین رانده بعز بساطپوس و گشت و امیر پیر حسین بولاس و امیر سونجک ملازم بود و بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نورالدین از حضرت صاحبقران درخواست نمود که پدرش شاهزاده میرانش رخصت فرماید که در بغداد پیش او باشد عاطفت خسو

ملتمس او را مبدول داشت و امیرزاده میرانشاه را کنار گرفته اجازت داد و چهار صد هزار دینار کپکي و صد سراسپ با دیگر طرایف و نفایس انعام فرمود و شاهزاده مشارالیه بطرف سلطانیه باز گشت و چون رایست ظفرنگار از قزوین روان شده بسوق یلاق رسید امیرزاده ابا بکر را دو پیمت سراسپ و صد دست ^(۱) جبهه و صد هزار دینار کپکي انعام فرمود و فرمان داد که در عقب امیر سلیمان شاه رفته با اتفاق روی جلالت بدفع اسکندر شیخی آورند و حرم شاهزاده شاهي ملک دختر حاجي سیف الدین را دجیل که از توابع بغداد است برسم سیورغال ارزانی داشت و او اجازت خواسته بطرف سلطانیه باز گشت و شاهزاده مشارالیه بعقبه طالغون برف کوفته برآمد و در کجور با امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه مباحث شد و ایشان درانجا رعایت حزم نموده خنسدق کردند و بشاخهای درخت استوار ساختند و درانجا بیست روز توقف نمودند تا لشکر برسید و باز از موقف جلال حکم واجب الامتنال آمد که در عقب اسکندر بروند بر حسب فرموده روان شدند و چون جنگلستان بود درختان انداخته راه می کشادند و در کمرها که راهها خراب کرده بودند

(۱) در بعض نسخ بجای - جبهه - (جیبا) است و موافق لغت ترکی

جیبه بمعنی بکتر باید چنانچه چند بار گفته شد *

بچوبها و تختها راست می ساختند و بدین طریق از پی اسکندر
 می رفتند و در جست و جوی او بهر طرف می شناختند و از
 مخالفان هرگز می یافتند بقتل می آوردند و رایت خورشید
 اشراق از سوق بلاق نهضت نموده در یکشنبه صبحه ذی قعدة
 بجلمکی ری درآمد و مرغزار سارق قمش مخیم نزول همایون
 گشت و رای صواب نمای چهارپایان و انتقال زیاده را براه
 ری و خوار روانه ساخت و بیگ ملک آغا حرم امیرزاده
 پیرمحمد با فرزندانش اجازت یافته بجانب غزنین و قندهار
 روانه گشت و حکم شد که امیر شمس الدین عباس و دیگر امراء
 که نقل قراناتار و خانه کوچان آذربایجان در عهده اهتمام
 ایشان بود مجموع از راه خوار و سمنان روان شوند بر حسب
 فرموده از هر تومان یلک میر قوشون که مرکل بود هر جمعی
 از قراناتار ایشانرا رانده متوجه شدند و امیر شاه ملک که
 جهت جمع کردن لشکر از پیش آمده بود باره وی کیهان پوی
 پیوست و صاحب قران در یادش دارا منش * * مصراع
 * آن ز عدلش ملک و دین در نازش و در پرورش *
 از مرغزار سارق قمش روان شد و چون بقلعه گل خندان که
 در دامن دماوند واقع است رویران بود رسید بنظر احتیاط
 در آورده فرمان داد که آن قلعه را بگچ و سنگ عمارت کرده را
 معمور گردانند و از آنجا گذشته با لشکر آراستنه از دماوند نه

عبور نموده بفیروز کوه رسید فیروزه فیروزه زیور خاتم
سلطنت و جهانبانی و جواهرآمال و امانی منتظم و رعقود
دولت و کامرانی - والله الحمد و المنة •

گفتار در فتح قلعه فیروزکوه

از قلاع معتبر که بمزید مذاعت و محکمی مشهور است
و وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور قلعه فیروزکوه
است که برفراز کوه عالی ساخته اند و حصار آن را در غایت
حصانت و استحکام برافراخته و پرداخته • • بیت •

• از محکمی است کوهی اندر فراز کوهی •

• در دی پناه چینه از پردلان گروهی •

پس در ایست فتح آیت روز دوشنبه نهم ماه مذکور سایه وصول
رفیروزکوه انداخت عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب
را فرو گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند
بهادران پیش رفته سبها مرتب ساختند و بترتیب عراده و
نجینی و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند در عدا اندازان
بد اندازی در گرفته و شجاعت پیشگان حربازی از سر گرفته
چون یک برج از حصار قلعه در دامین کوه بر سر رودخانه
آورده اند و باروی آن قابلا بر آورده مردم قلعه آب
انجا بر می داشتند دلوران لشکر منصور پیش رفته آب را
پای کوه بگردانیدند آنچه در آن موضع ماند بهر گونه

قاف و رات و پلیدیها ملوث و مکدر ساختند اهل حصار از سر
اضطراب دست جسارت بجنگ و پیکار برکشادند و از بیم جان
دل بر مرگ نهاده بمدافعه و مقاتله بایستادند چون شب
درآمد از نوکران شاهزاده جوان بخت ابراهیم سلطان محمد
آزاد و شیخ بهلول بیان نمود آق بوغا با بهادری چند از کمرها
یک یک بقلعه کوه برآمدند و بیای بارو رفتند و چون
حصاریان آگاهی یافتند روان بشتافتند و بمنع و معارضه
مشغول گشته نیران محاربه و قتال اشتعال یافت و چندی
از بهادران که بجای برآمده بودند زخم دار شدند و چون روز
شد سپاه ظفر پناه کورگه زده سورن انداختند و از اطراف
بکمرها برآمده آهنگ جنگ نیز ساختند مشاهده آن حال
پسر اسکندر شیخی و سایر اهالی قلعه را که از جمله سیصد مرد
دیو صفت سازند رانی و سپاهیان جنگ جوی جنگلی بودند
در قلق و اضطراب افکند و از غایت دهشت و هراس جمعی
را پیش حضرت صاحبقران فرستاده بتضرع و زاری امان
خواستند مرحمت پادشاهانه فرستادگان را خلعت پوشانید
و نوازش فرمود و استعالت نموده بازگردانید و چون ایشان
بقلعه بازگشتند پسر اسکندر و متعلقان او که آنجا بودند بدرگاه
عالم پناه شتافتند و قلعه را تسلیم داشتند لشکر فیروزی اتم
بقلعه درآمدند و تمام ساکنان آنجا را بکوچ بیرون آوردند

و چنان حصنی بدان حصانت که • • بیت •

در مردم ندیم ماه بودی • ز راز آسمان آگاه بودی
از نیروی دولت قاهره بدو روز فتح شد و حضرت صاحبقران
زنگی تونی را با جمعی بکوئالی قلعه بازداشت و روز دیگر
چهارشنبه یازدهم بسعادت و اقبال سوار شده مقدار نیم
فرسخ براند و بمرغزاری فرود آمد حضرات عالیات سرای
ملک خاتم و تومان آغا را با شاهزادگان ارچمند امیرزاده
الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل و
امیرزاده سعد و قاص را روانه سمرقند گردانید و مجموع
بر حسب فرمان برای سلطان میدان روان شدند و رایت
ظفر پیکر بعزم دفع اسکندر نهضت فرمود و درین اثنا خبر
آمد که قراتاتار یانگی شده اند و کیفیت این قضیه چنان بوده
که یک کورن از تاتار که نقل ایشان در عهد خواجه تذکری
بیرمش بود در ظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین
عصیان و عدوان برآوردند و او را زخمی زده بیدار خنقد
و سر خود گرفتند و داروغاه کوفی که بعد از ایشان می آمدند
تذکری بیرمش را که برهنه و زخم دار بی خبر افتاده بود
بشناخت و از حیانش رمقی مانده بود او را باندرون
دامغان بردند که معالجه کنند و از استماع این خبر دیگر کورنها
عزم گریختن کردند و چون امیر شمس الدین عباس و اتلش

و شاه ولی پسر سونجک و دیگر امراء قوشون که موکل کونها بودند از آن حال آگاهی یافتند تیغ انتقام در آن بی باکان شقاوت فرجام نهاده بسیاری از ایشان را نیست گردانیدند از آن جمله در اندرون و بیرون دامغان دوسه هزار کس کشته شد چنانچه از کثرت کشتگان راه برگزندگان بسته ماند *

* نظم *

چو شد دید بخت ناچار تار * هوس بود کردند و پندار تار
 کلیم سیه بهر خود بافتند * رخ از صوب اقبال برتافتند
 دلیری نمودند ریاضی شدند * که نفرین بر ایشان که باغی شدند
 بشرمی اندیشه نابکار * بکشتند از ایشان فراوان هزار
 ز بس جیفه کشته شد بسته راه * عقوبت بر آرد نهال گناه
 و چند فوج از ایشان بطرف جنگلهای استرآباد گریختند و
 دیگران را امیر شمس الدین رانده با خود ببرد و چون
 پرتو شعور صاحب قران بی همال برین احوال افتاد بیان
 توجین و فاضل پسر سیف الملوک حاجی سیف الدین و
 دانه خواجه و رستم پولاد و قماری بهادر با پانصد سوار از
 عقب گریختگان روان ساخت که هر جا که باشند پایشان رسند
 و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر بوندق را با فوجی
 سپاه بفرستاد و ایشان بر حسب فرمان تا بدامغان برانندند
 و چون تا تار بعضی کشته شده بودند و بعضی گریخته و بیشتر

را امیر شمس الدین و از وفغان برده بودند از آنجا بازگشتند
 و بموکب همایون پیوستند و بیدان قوجین و دیگران که اول
 ایشان از پی گریختگان رفته بودند از بسطام گذشته و از عقبه
 لغرود عبور نموده بجنگل مازندران درآمدند و در موضع
 قرائغان بکنار دریای قلم بتاتار رسیدند و با آنکه ایشان
 پانصد مرد بیش نبودند و تاتار کترتی عظیم بی اندیشه
 ایشان جنگ کردند و به نیروی دولت قاهره غالب آمدند
 و کما بیش ۵ هزار خافه دار تاتار بدست آوردند و قریب
 هزار کس از ایشان بگشتند و بیدان قوجین از آنجا متوجه درگاه
 عالم پناه شد و اغرق ^(۲) که با حضرات عالیجات بصوب سمرقند
 روان شده بود چون به بسطام رسیدند اغرق ^(۲) امیرزاده شاهرخ
 جدا شده برای نیشاپور عازم هرات گشت سرای ملک خانم
 و تومان آغا با اغرق ^(۲) بزرگ برای جاجرم و اسفراین برفتند *

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بچلا و

چون عادت و راز صاحب قران کامکار همواره چنان بود
 که در کفایت مصالح و مهمات ملک و ملت بنفس مبارک
 خویش التفات فرماید درین مجال عیان عزایم خسروانه
 بصوب استیصال اسکندر شیخی معطوف گشت و امیرزاده

(۱) در بعض نسخه بجای . تاتار . (قرائتاتار) است * (۲) در بعضی

کتب بجای . اغرق . (اورق) است *

شاهرخ را که ظفر کرد از ملازم بود اندک عارضه طاری شد
فرمان قضاچریان نفاذ یافت که امراء و لشکریانش برقرار
با معسکر نصرت قرین باشند و او با ایچکیان خود بازگشته
به هرات رود شاهزاده بر حسب فرموده توجه نمود و موکب
فتح آیدن متوجه جانب چلاو شد و با آنکه دران طرق و مسالک
کوههای بلند سر بادج افلاک کشیده بود و درهای ژرف
در پستی بمركز خاک رسیده فراز و نشیبها آن کوهسار
ناهموار •

• کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر •

• کسی نرفته نشیبش مگر بهای گمان •

در چند روز معدود طی کرده شد و چون عساکر گردون مائز
بجالی کوه چلاو برآمدند سکندر کافر نعمت از عجز و اضطراب
فرار اختیار کرد و روی شقاوت و ادبار بجهنم دره نهاد •

• چون زوای نعمت خود سر کشید •

• نیست عجب گر بجهنم رسید •

و رایت نصرت شعار در روز جمعه بیستم ذی قعدة بچلاو رسید
و چون اسکندر و اتباعش آن موضع گذاشته بودند و گریخته
روز دیگر از آن محل کوچ کردند و دران راه دره ایست عمیق
بسیار درخت که پیوهته آنجا ابر و میغ و بارندگی می باشد
و دران دره آبی است بزرگ بغایت تیز که نه باسپ ازان

می توان گذشت و نه بشناخ و از غایت معروفیت و دشواری
 راه بجهنم دره مشهور است و پلی که بر بالای آن آب
 بسته بودند و اسکندر ازان گذشته بود و آن را ویران ساخته
 و چون حضرت صاحب قران آنجا رسید و عبور از آب متعذر
 بود امر فرمود که پل به بندند عساکر دشمن گذاز چوبهای
 دراز را پلک سودر خاک بند کرده دیگر سرپیش میداشتند
 باز بران سرچوبی دیگر بمیخ وصل کرده پیش میداشتند تا
 مقدار چوبی بلند پیش نماید بعد ازان چوبها انداختند و
 بر بالای آن تختها میخ دوز کردند و چون پل بسته شد و راه
 کشاده روز دوشنبه بیست و سیوم نخست چهل بهادر که
 بقراولای مقرر بودند با پانصد مرد دیگر بگذشتند و از عقب
 ایشان یوسف برلاس با قوشون نوسقال بگذشت و بعد ازان
 یک خواجه شیخ علی بهادر و از پی او امیرزاده سلطان حسین
 امیر شیخ نورالدین بگذشتند و ببالای کوه جهنم دره برآمدند
 جفگلهای بریده راه می ساختند و بطلب اسکندر می شتافتند
 حضرت صاحب قران از پل عبور نموده یکروزه راه برگشت
 ببالای پشته که درخت نبود نزول فرمود و دران ایام
 متصل میخ و باران بود و درین منزل سید اسمعیل کوسکانی
 ز کرسکان که از قرای ترمذ است بدرگاه اسلام پناه آمد و
 احراز دولت دست بوس همایون مستمع گشت و قهرمان

(۱) جزم صاحب عزم صاحب قرانی لشکریان را در آن چند
 بجست و جوی اسکندر از هر طرف روان کرد و غنچه‌چی ایش
 سادات ما زندان بودند و از قراولان که سابقاً باین
 شناخته بودند دریای قوجین و شاهانک برلاس و صدر برلا
 و شیخ درویش الهی و شیخ محمد قوجین و بیگانه نورقوج
 و خداداد چوره و وفادار روز پنجشنبه بیست و ششم در میدان
 جنگل نزدیک کنار دریای قزم با اسکندر رسیدند و شاه
 درویش الهی از خوف بازگشت بدان بهانه که یوسف برلاه
 را با جمعی از سپاه که از عقب بدهد آمده بودند بتعجیل
 بیاورد و اسکندر با دو بیست پیاده و سی سوار از خورشیا
 خود با هنگ جنگ از قیدول بیرون آمده باستاندند
 قراولان لشکر منصور که رسیده بودند بیست نفر پیش نهودند
 و شجاعت و دلوری اسکندر را که مره بعد آخری مشاهده
 کرده بودند می دانستند و در واقع او را بهادری و پهلوانی
 موروثی بود چه مشهور است که قبیلۀ او از نسل بیرون اندک
 پدرش گیدو بود و مادرش بانو گشسب دختر رستم چنانچه
 فردوسی از زبان بیرون گفته *

* بیت

* نیشیر جنگلی پدر گیسوگرد *

* هم اکنون به بینی ز من دست برد *

با این همه قراولان از بیم بازخواست صاحبقران دل بر سرگ
 نهاده بایستادند که اگر قضای رسیده همین جای اولی
 و بامید دولت قاهره آن حضرت که از کثرت تجربه اعتماد
 بران داشتند دست جلات به تیر و کمان پازیدند اسکندر
 با سواران خود چند نوبت به نیزه حمله آوردند و ایشان
 پای ثبات فشرده تیرباران کردند و اسکندر را کاری از پیش
 نرفت عاقبت اسکندر که قادر و کاب همایون بود عنان از
 لشکری نمی پیچید بشامت کفران نعمت از اندک نفری
 قوی برتافت و پشت بهزیمت داد با آنکه غلبه از سوار و
 پیاده داشت •

• نظم •

- بکون و مکان چیزی از خیر و شر •
- ز کفران نعمت مدان شوم تر •
- ز کفران نعمت چه آید جز این •
- که نقصان عمراست و خصران دین •
- بکفران نعمت دلیری که کرد •
- که رخس حیاتش سکندر بخورد •
- سکندر که بد رستم روزگار •
- ز کفران نعمت چفین گشت خوار •

و چون از نیروی اقبال صاحب قران اسکندر نامور در زمان
 با غلبه لشکر ازان چند نفر هراسان شد و قیتول را گذاشته

بجنگل درآمد و بگریخت قراولان بجای خود بایستادند و ندانستند که او بکدام طرف بیرون رفت و یوسف برلاس و سیف الملوک و حاجی عبدالله عباس از عقب برسیدند و با قراولان باتفاق به قبتول اسکندر درآمدند و دست تسلط بنهب و غارت برکشاده از اسپ و استر و اقمشه و زر و غذایم بسیار گرفتند و شب در آنجا توقف نمودند و امیرسونچک که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه بود را از پیش روان شده از طرف دست چپ بیامدند

پایشان پیوستند *

* چو شد روز و شب دامن اندر کشید *

* درخشنده آمد ز بالا پدید *

امیرسونچک از طرف دست چپ بجانب کوه و جنگل روی توجه بجست و جوی اسکندر آورد و بعم زاده او لهراسپ و دیگر کسان او رسیده در پی کون و امیرعلی پسر اسکندر و دختر و زنان و متعلقانش را اسیر گرفت *

گفتار در محاربه امیرزاده سلطان حسین

با اسکندر شیخی و ناپدید شدن اسکندر

امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه شیخ علی بهادر با هفتاد مرد بقراولان رسیدند و خبر اسکندر را از ایشان پرسیدند و باتفاق در عقب او جنگل درآمدند روان شدند و چون از

روز نیمه بگذشت در میان جنگل سقان و دریا کنار با اسکندر رسیدند و با دو بیست پیاده و پنجاه سوار بود مجموع از بیم جان جنگ را آماده شده در مقابل با پسرانند امیرزاده سلطان حسین برایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب گریزان شد و چون مخالفان دایر گشتند پیاده و سوار از جنگ بیرون آمده از پی ایشان بشتافتند و روان باز گشتند و باتبع انتقام بر سرایشان ریختند و بیشتر پیادگان را خون با خاک بپاشیدند و ازین جانب وفادار داد مرده و مردانگی داده او را نیزه بر روی زده بودند و اسنان او از ضرب اسنان بیرون افتاد و با وجود چنین زخمی بعد از آن جنگ بسیار کرد و نوکران امیرزاده سلطان حسین از چاربان دو سوار فرود آوردند و اسکندر مقهور و مخدول بجنگل درآمد بطرف کیلان بدر رفت بعد از آن خبری محقق از وی نیامد بعضی گفتند بزنی فقرا و برآمده صورت فقر و غربت را حصار جان ساخت و جمعی گفتند در آن بیشها جان شیرین بتلخی سپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو نفر چاروی که گرفته بود یکی را زنده مصحوب قزان درویش پیش حضرت صاحب قران فرستاد و منزل همایون بالای آن پشته بود که سبق ذکر یافت و چون قزان درویش او را بیاورد آن حضرت احوال اسکندر بتفصیل از او استفسار فرمود و امیرزاده

سلطان حسین از آنجا بازگشته بکنار دریای قلزم با امیرزاده
 رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه
 و امیر شیخ نورالدین که بالشکر فلبه بجمست و چوی اسکندر
 می گردیدند در چار خوره و باتفاق کنار کنار قلزم بطرف
 گیلان قریب سه فرسخ رفته فرود آمدند و امیر مضراب چاکو
 که بر حسب فرمان بالشکر خراسان از راه امل و ساری
 بطلب اسکندر شتافته بود بایشان ملحق شد. بر اسرار آن
 با مهمانان را سزا بود که مجموع در آنجا جمع آمدند
 و چون اسکندر آنها نیم چایی بهزار مشقت بیرون برده بنوعی
 غایب گشت که دیگر اثری از او پیدا نشد شاهزادگان و
 امراء از آنجا بازگشته بدرگاه عالم پناه آمدند کمال حمیت
 پادشاهانه ایشان را با آن همه کوشش که نموده بودند عنایت
 فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاه ملک را
 با ایشان منضم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب گیلان
 فرستاد و ایشان یکشبانه روز در میان جنگل ولای و زمینهای
 برونج کار برنج و زحمت بسیار برقتند و متصل از آسمان باران
 می بارید و زمین لای بود چنانچه محل فرود آمدن
 نمی یافتند در آن حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید
 که مراجعت نمایند بر حسب فرموده باز گردیدند و رایست
 منصور از فراز پشته مذکور نهضت نموده و از آب جهنم دره

بهیل گذشته در حوالی قلعه نور که از قلاع رستم دار است
 نزول فرمود عساکر منصور برادرزاده اسکندر را با جمعی از
 اقرباء و نوکرانش که گرفته بودند پیش حضرت صاحب قران
 آوردند عاطفت خسروانه ایشان را مرحمت فرموده از
 هر خون ایشان درگذشت و بجان امان بخشید و شب هنگام
 از امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه
 خبر آمد که بکنار آب دره رسیده ایم و عبور از آن متعذر
 است و ما را استعداد پل بستن نیست امر عالی نفاذ یافت
 و محمد آزاد و توکل با درچی باسی کشتی بان جلیگون مقدم
 ایشان اردو شاه برفتند و بازوی مهارت کشاده پل به بستند
 شاهزادگان و امراء و لشکریان از پل گذشته سعادت
 بساط پوش در یافتند و شب آنجا توقف افتاد و رایت فتح
 آیت از آنجا بصوب گیلان بطرف قلعه حرئی^(۱) روانه شد و در
 چاکاء کلاره دشت رسیده چند روز توقف نمود و درین اثنا امیر
 غیاث الدین علی پسر سید کمال الدین را تربیت فرموده
 مملکت آمل را بجهت عداوت قدیم که میان ایشان و اسکندر
 بود بوی ارزانی فرمود *

گفتار در توجه رایت نصرت شعار برسبیل
 ایلغار بجانب سریر سلطنت پایدار

(۱) در چهار نسخه بجای - حرئی - (هرسین) است *

چون از جزای کفران نعمت و فہیب آسیب سپاہ گردون
صولت اسکندر شیخی چون آب حیوان نا پیدا و کم نشان شد
و هرکہ با و منسوب بود از فرزندان و زنان و متعلقان و هرچه
داشت از قلاع و اموال و چهارپایان و غیر آن در قید اسار
و حوزہ تصرف و اختیار اعوان و انصار دولت پایدار درآمد
رای صواب نمای عزم توجہ سمرقند جزم فرمود و شاهزادگان
کہ ضبط و محافظت عراقین بعهده شہامت و صراحت ایشان
قرار یافته بود رسید عزالدین ہزارگری و برادرانش رسید
علی مازندرانی ہمہ را بالباس خلعت اساس قدر و رفعت
بلند گردانیدہ اشارت فرمود کہ ہریک بولایتی کہ نام زد
ایشان شدہ باز گردند و امیر سعید برلاس را ملازم امیرزادہ
رستم گردانید و امیر سونجک را ملازم امیر زادہ ابا بکر
و بر حسب فرمودہ امیرزادہ اسکندر بہمدان و سید عزالدین
بہزارگری و سید علی بآمل روانہ شدند و رایت نصرت شمار
از کلارہ دشت نہضت نمودہ بعد از چند کوچ بولایت لار رسید
در پای کوه دماوند کہ پادشاہ ارغون دران موضع کوشکی
ساختہ است و حالیا بکوشک ارغون معروف است و روز یکشنبہ
بیستم ذی الحجہ از انجا بسعادت و اقبال سوار شدہ با امراء
و خاصگیان بتعجیل روان شدند روز سہ شنبہ بیست و دوم
بفیروزئی بفیروز کوه نزول فرمود و امیر سلیمان شاہ را بخلعت

طلا دوز و کلاه مرصع سرا فراز گردانید، به حکومت ری و فیروزکوه
 و آن نواحی بازداشت و بیان قوچین را که داروغای ری بود
 اجازت ارزانی داشته بضبط قلعه گلخندان فرمان داد
 و از آنجا براه سلطان میدان روانه شد و پنجشنبه بیست
 و چهارم ببسطام رسیده با حراز زیارت سلطان العارفین بایزید
 قدس سره مبادرت نموده استمداد همت کرده دست توفیق
 بافاضت ندور و صدقات برکشاد و حاکم استرآباد بیروپادشاه
 که درین سفر هم عنان ظفر ملازم رکاب همایون بود و باجارت
 حضرت اعلیٰ پیشتر با استرآباد رفته باز درین محل برسد
 و پیشکشها کشید و از جمله نه ثقوز اسپ بود عاطفت خسروانه
 او را خلعت داده باز گردانید و هم در آنجا دانه خواجه
 که از عقب تاتار رفته بود برسد و عز بساط بوس یافته صورت
 حال تاتار عرضه داشت فرمان شد که کلان تران ایشان را
 بایند همه را رانده بسمرقند برند و امور فرمود که داروغگان
 مواضع و ولایات ایشان را بدرقه کرده برسانند و صاحبقران
 سپهر احتشام همان روز از بسطام روان شد و چون قریه ^(۱) جغزاز
 و مول رایب نصرت شعار جنت آثار گشت حسن صوفی توخان
 از پیش امیرزاده شاهرخ آمد و استفسار نمود که در کجا ادراک
 دولت ملاقات افسر فرق مفاخرت و مباحثات سازیم رای

(۱) در بعض نسخه بجای - جغز - (جنو) و در بعض (جفران) است.

صواب نمایی او را بلاغ بازگردانید که بتعجیل بیاید چنانچه در کنار آب چغچران برسد حضرت صاحب قرآن بتعجیل روان شده روز چهارشنبه غره محرم سنه (سبع و ثمانمائه) از فیضاپور کوچ کرده بعشق آباد فرود آمد و روز جمعه سیوم مزار متبرک جام را مخیم اقبال ساخت و بوظایف زیارت و استمداد همت قیام نموده از آنجا روان شده برب آب چغچران رسیده نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ از هرات بر حسب فرمان توجه نموده آنجا رسیده دولت تلاقی دریافته دیده امید روشن گردانید و پیشکشها کشید و همت پادشاهانه تمام آن را بجماعتی که ملازم رکاب همایون بودند بخشید آقبوغا و قرا بوغای جون قربانی که در غیبت حضرت صاحب قرآنی اذنبش فاسد از جهل و نادانی بدماغ راه داده بودند و هند و شاه شینه هر دو را درین محل بیاورد باشارت شهنه قهرورد و را در رباطی که آنجا است از حلق بیاباختند و خواجه احمد طوسی را جهت ضبط اموال و مفرد عمال خراسان تعیین فرمود و او در مدت چهل روز در بیست تومان کنکی از کار کفان و عمال استحصال نمود و حضرت صاحبقران همان زمان روان شد و امیرزاده شاهرخ را که بمشایعت رکاب سعادت انفسابه می آمد اجازت انصراف داد و کنار گرفته باز گردانید و چون بکران رسید به نزدیک رباط بر سر چشمه نزول فرمود

و تمور خواجه آقبوغا که از سمرقند باقامت رسم استقبال
استعجال نموده بود دران محل برسید و نه سراسپ راهوار
کشید و ازانجا روان شده بکنار آب مرغاب فرود آمد و مردم
از داروغای جیچکتو اباق تلبه شکایت کردند درحال از موقف
جلال فرمان لازم الامتثال بنفاذ پیوست و اورا پای سوراخ
کرده سرنگون بیاویختند و ازانجا به تعجیل راند و در اثنای
راه حکام و داروغگان ولایات و کلان تران الوس و احشام از
اطراف پی در پی می رسیدند و اسپان می کشیدند و ملازمان
بختیار اسپان مانده را در راه می ماندند و بران اسپان سوار
شده بتعجیل میراندند و رایست نصرت شعار بلنگر شیخ زاده
با یزید رسید و ازانجا نهضت نموده و از اندخون و ده که
را آب دره کرگذشته بعلیا باد فرود آمد و ازانجا روان شده
بقرب قریه آدیغه مسجد نزول فرمود بزرگان بلخ برسم استقبال
پیش آمدند و حضرت صاحب قران را بضراعت نیاز نماز
برده باقامت و ظایف دعا و ثنا قیام نمودند و آنحضرت
بعیاه گرد رسیده نزول فرمود و ازانجا توجه نموده از جیحون
بکشتی بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاءالملک نزول
فرمود و خانزاده مشارالیه مراسم طوی بتقدیم رسانیده
پیشکش کشید و ازانجا روان شد و از قهلقه و جکدالیک عبور
فرموده موضع دول برچی محل نزول همایون شد و ازانجا

بکش رانده آق سرا از یمن مقدم فرخنده غیزت فرودس
اعلی گشت و بی توقف بزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین
کلار^(۱) شتافته استمداد همت نمود و زیارت پدر سعید و امیرزاده
جهانگیر و سایر فرزندان و اقرباء دریافت و از آنجا سوار شده
و از عقبه کش گذشته بباغ تخت قراچه فرود آمد و از آنجا
بباغ قرا توبه در قصر جهان نما نزول فرمود و در آن محل
خواجه یوسف و ارغونشاه امیرزاده قید و پسر امیرزاده پیرمحمد
جهانگیر را بدرگاه عالم پناه آوردند و عز زمین بوس دریافتند
نثار کردند و پیشکش کشیدند و مهد اعلی تکمل خانم نیز
بانام خوانین امراء باستقبال شتافته سعادت تقبیل حاشیه
بساط جلالت مناظ دریافتند و برسم نثار قیام نموده خلعتها
و نقوزها بعرض رسانیدند و چون صاحبقران گیتی ستان چنان
بتعجیل رانده بود که مردم از قرب و وصول موکب همایون تاغایت
آگاه نبودند درین محل سادات و قضات و اکابر و اعیان شهر
مجموع بیرون شتافتند و بعز بساط بوس استسعاد یافتند *

گفتار در وصول موکب ارجمند سعادت مند

بدار السلطنه سمرقند

صاحب قران گیتی کشا از قصر جهان نما بسعادت سوار

(۱) در بعض نسخ بجای - کلار - (کلال) است *

شده در محرم سنه (سبع و ثمانمائه) بسمرقند در باغ چنار
 نزول فرمود و از آنجا بشهر درآمد بمدرسه شاهزاده سعید
 محمد سلطان که تا غایت که ساخته بودند عز ملاحظه آنحضرت
 نیافته بود فرموده رسم زیارت اقامت نمود و بباغ چنار آمد
 و خاطر عاطر پرتو نشاط هر بسط بساط عشرت و انبساط انداخت
 و چون حضرات عالیجات و شاهزادگان که با غرق از فیروز
 کوه پیشتر روان شده بودند و بر حسب فرموده براه باورد
 و ماخان و مورد توجه نموده هنوز نرسیده بودند کس بتعجیل
 فرستاد که بشتابند و هر چه زود تر بیایند و مهدی اعلیٰ تومان
 آغا از گذار قریه آمویه عبور نموده بمرغزار بخارا رسیده بود
 و فرود آمده که فرستاده حضرت صاحب قران برسید و چون
 سرای ملک خانم هنوز نرسیده بود سه روز در آنجا توقف
 نمود تا خدر معالی مشارالیهها برسید و در آن محل غرق گذاشته
 بتعجیل از پیش روان شدند و به و ابکنت راندند و از آنجا
 کوچ کرده و از رباط ملک گذشته بمرغزار چهار منار فرود
 آمدند و از آنجا بتاکننت بکوچه ملک آمدند و در آنجا ساروی
 در میان بود و آتش کشیده که باز کس آمد که بتعجیل بیایند
 روان سوار گشته استعجال فرمودند و بسمرقند شتافته از عز
 تلاقی حضرت صاحب قوانی بمراقی سعادت و کامرانی
 صعود نمودند و سرای ملک خانم بباغ چنار فرود آمد

و نومان آغا بباغ بهشت و حضرت صاحب قران با فجا نزول
فرمود و از فرقدوم فرخنده بحقیقت باغ بهشت شد و چون
از یورش که بعضی فتایبش فتح تمام ممالک شام و مصر
و روم بود رایت نصرت شعار و رعایت استعلاء و اقتدار بمستقر
سریر سلطنت پایدار مراجعت نمود بر حسب عادت روزگار
مولع بر زوال و انتقال جای آسیب عین الکمال بود نیل
ممالک بر جمال حال کشیده آمد و مزاج مبارک از نهج
اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرضی طاری شد و بعد از
یک هفته از دارو خانه - و ادا مرضت فیهو یشفین بشفا
مبدل گشت و بعد از صحت مسند ابهت و جلال بباغ شمال
انتقال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف افتاد و در آنجا
بجهت فرزند بی که از بیکی متولد شد تمام آغایان و شاهزادگان
و نوپینان جمع آمده جشنی پادشاهانه مرتب گشت و بعد
از آن باغ بلند از شکوه مقدم ارجمند فردوس مانند شد
و از آنجا روح آسا که پرتو حیات و بقا هر قالب اندازد داخل
سمرقند درآمد و خانه شاهزاده سعید محمد سلطان - خص
بمزید الرحمة والرضوان - بکرامت نزول همایون اختصاص
یافت و فرمان شد که متصل بمدرسه که معمار همت شاهزاده
مشار الیه انشاء کرده گزیندی جهت مرقد منورش بسازند
بر حسب فرموده در پیشگاه ساحه خانقاه متصل بصفه

جنوبی قبه نلک مثال برافراختند و ایزاره آنرا از رخام منقش
بزر و لاچورد مرتب ساختند و سردابه از برای مدفن مغفرت
معدن پرده آختند و خانه چند که در حوالی آن بود ویران ساخته
باغچه بهشت آیین ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات حقانی
یعنی ضمیر منیر حضرت صاحب قرآنی پرتواعتناء و اهتمام
براستکشاف احوال خاص و عام انداخت و بغور قضایای رعایا
و زهرهستان رسیده مجروحان زخم عدوان و تعدی را بهرام
مواحم بی دریغ بنواخت و چون بمسجد جامع که از مستحککات
آن حضرت است گذار آورد درگاه آن که در مدت غیبت آن
حضرت برآورده بودند در نظر همت بلند کوچک و کونا نمود
امر عالی مدور یافت که آن را خراب سازند و کشاده تر و
بلندتر از ان اساس اندازند و برافرازند و خواجه محمود
داود بواسطه تقصیری که درتوسیع و ترفیع درگاه مذکور
کرده بود در بازخواست افتاد و در مدرسه سرای ملک خانم
که در مقابل جامع واقع است نزل فرمود و جهت استحکام
مبنایی معدلت و نصفت عمل داران و بتکچیان را گرفته و
بند کرده در معرض خطاب و عتاب آورد و بعد از سوال و
جواب هرکه ازو خسرا نی بکسی و ضروری بدیگری رسیده بود
ادبهای بلیغ دید و عقوبتها بسزا کشید و از انجمله محمود دارد
و محمد جلد که از عظام نویسندگان بودند و در مدت غیبت

رایت نصرت شعار متقلد امر وزارت هردورا بکان گل در
 اثناء طوی که بعد ازین شرح داده خواهد شد بحلق برکشیدند
 و صاحب قران عالی مکان از مدرسه مذکور بباغ چنار فرمود
 و ایلچی ایدکو از دشت آمده دران محل بوساطت امراء
 سعادت زمین بوس دریافت و شونقسار و دیگر بیلاکات که
 آورده بود بگذرانید و پیغام ایدکو که مضمون آن اظهار
 مطاوعت و انقیاد بود بعرض رسانید حضرت صاحب قرانی
 از انجا آهنگ باغ دل کشا فرمود چند روز آن روضه دل فرور
 مشمول میامن نزل همایون بود و دران اثناء از پیش فرمانده
 ممالک انرنج ایلچی رسید و بسی تحف و هدایای فاخر و
 انواع تبرکات و تنسقات نادر بموقف عرض رسانید از انجمله
 پردها بود که در نقش آن صورت گوی بنوعی بانقه بودند
 که اگر کاک مانی همچنان بر لوح ارژنگ^(۱) جاری بودی از
 طرح نظیر آن تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته
 و شرمساری کشیدی و پیش ازین فرمان قضاچوریان صدور
 یافته بود که در باغی که باسر واجب الامثال در جنوب باغ
 شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن قریب
 هزار و پانصد گز شرعی بنایان مصر و شام باهتمام تمام

(۱) در اکثر نسخ موجوده بجای « ارژنگ » (ارژنگ)